

درس سیصد و هفتاد و پنجم: صوت ۳۹۷

اختلاف مرحوم آخوند و شیخ بر نحوه رعایت
اطراف علم اجمالی در صورت اضطرار (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نظرم می‌رسد راجع به این مسئله طرّو اضطرار در اطراف علم جمالی تأخیراً او تعییناً یکی دو جلسه صحبت شد ولی احتمال می‌دهم به خاطر طولانی بودن زمان و دوم به جهت عدم استیفاء مسئله در جلسه قبل تنبیهات بحث علم اجمالی را از اول شروع می‌کنیم چون تنبیهات بسیار مهم است و نتیجه مباحث براءت و اشتغال در این تنبیهات مشخص می‌شود و مبنا هم در همین جا روشن می‌شود.

نظر مرحوم آخوند درباره تنجّز در اطراف

علم اجمالی به واسطه طرّو اضطرار

مرحوم آخوند در کفایه تنبیه اول را راجع به طرّو اضطرار در اطراف علم اجمالی ذکر می‌کند، در صورت اضطرار نسبت باًحدهما یا أحدىها تعییناً و یا تأخیراً، مطلب و تنجّز آیا در علم اجمالی باقی است یا نه؟ نظر ایشان بر این است که تنجّز در اطراف علم اجمالی به واسطه طرّو اضطرار منتفی

می‌شود و جهتش هم این است که یکی از اطراف علم اجمالی یا دوتا از اطرافش - به نوع اضطرار بستگی دارد - از موضوعی که حکم به آن تعلق گرفته است خارج می‌شود، دلیل ایشان بر خروج موضوع از تحت تکلیف، ترتّب و تعلق تکلیف است در عالم انشاء بر عدم طرّو مانع و بر عدم طرّو اضطرار.

شارع در مقام جعل تنجّز علم اجمالی را متوقف بر عدم وجود اضطرار کرده است؛ **لا تَشْرِب الخمر** در جایی است که اضطرار به آن مورد تعلق نگیرد. حالا به علم اجمالی کار نداریم بلکه مطلب در نفس تعلق حکم ارتباط پیدا می‌کند. من باب مثال خمری در اینجا هست و تا قبل از طرّو اضطرار حرمت خمر الآن مترتب بر این است و به محض اینکه اضطرار بر این عارض شد آن حرمت منتفی خواهد شد! پس حرمت شرب خمر متوقف بر عدم طرّو اضطرار است بنابراین چون اضطرار نسبت به أحدهمای تعییناً تعلق می‌گیرد آن طرف از موضوع متعلق حکم خارج می‌شود. حکم نسبت به بقیه شبهه بدویه پیدا می‌کند بنابراین علم اجمالی از تنجّز ساقط می‌شود.

این در صورتی است که اضطرار تعیناً باحد الأطراف
تعلق بگیرد و اما اگر اضطرار باحد الأطراف تخیراً
باشد باز مسئله فرق نمی‌کند، چون اضطرار که
عبارت از حکم شارع بر جواز و بر اباحه است
بالآخره این اضطرار به یکی از اطراف تعلق گرفته
است که مجموعه آن اطراف موضوع برای اجتناب و
موضوع برای تنجّز علم اجمالی است. اگر یکی از
این اطراف از دایره شبهه خارج می‌شد موضوع برای
ترتّب حکم موجود نمی‌شد.

موضوع برای تعلق علم اجمالی

موضوع برای تعلق علم اجمالی عبارت از
مجموعه است به عنوان جمع، نه به عنوان فرد و فرد
علی البدل یعنی هر علم اجمالی همین طور است، در
هر علم اجمالی موضوع به وصف **أنّه اجتماع و**
مجتمع مورد برای تعلق است، اگر موضوع منفرد و
فرد باشد شبهه، شبهه بدوی است و دیگر علم
اجمالی در آنجا نیست! اگر مورد، مورد متعیّن و
مشخص باشد خب آن هم حکم به آن تعلق می‌گیرد
و بحث علم اجمالی نیست.

قوام علم اجمالی براساس اجتماع

این نکته خیلی نکتهٔ مهمی است و این را برای نتیجه در آخر این بحث نیاز داریم. این خیلی مهم است و مسئلهٔ محوری است! قوام علم اجمالی براساس اجتماع است و با عدم اجتماع، علم اجمالی منتفی می‌شود. بنابراین وقتی که شارع حکم به اباحه و یا وجوب در یکی از اطراف علم اجمالی می‌کند خود شارع آمده است این اجتماع را از بین برده است و وقتی اجتماع نبود علم اجمالی دیگر برای ما متعلق ندارد. علم اجمالی به وصف **أَنَّهُ مَجْتَمِعٌ** متعلق برای حکم است نه به وصف أَنَّهُ ذُو أَفْرَادٍ، افراد خیلی زیاد هستند؛ افراد و مصادیق برای شبهه خیلی زیاد هستند ولی اینها همه شبههٔ بدوی است و علم اجمالی نیست! چرا علم اجمالی منجز است؟ چون اجتماع محقق است والا اگر إِنْأَيْنِ باشد و به هر کدام از این إِنْأَيْنِ بدون جنبهٔ اجتماع، شک و شبهه برای خمر تعلق بگیرد این موجب تنجّز نیست چون علمی در اینجا محقق نشده است. پس قوام علم به اجتماع موضوع است وقتی موضوع اجتماع پیدا کرد بنابراین حکم

هم بر او خواهد آمد.

وقتی شارع اضطرار را موجب خلل در اجتماع می‌داند، مرحوم آخوند می‌فرماید که فرق نمی‌کند؛ چه این اجتماع تعلق به واحد معین گرفته باشد یا تعلق به واحد غیر معین گرفته باشد اجتماع از بین می‌رود یعنی این وصف عنوانی ... مگر ما در منطق نخواندیم که **زید متحرک الأصابع واجب بالضرورة مادام أنه كاتبٌ؟!** این وصف عنوانی در این قضیه دخالت در تحرّک دارد؛ وقتی که زید ننویسد و از کتابت بیفتد، دستش هم حرکت نمی‌کند. پس تا وقتی کتابت موجود است تحرک اصابع موجود است و وقتی کتابت منتفی شد تحرک اصابع هم نیست پس آن ضرورت هم از بین می‌رود و دیگر ضرورتی وجود ندارد. بنابراین وقتی شارع حکم به اضطرار می‌کند در واقع حکم به انتفاء علم اجمالی می‌کند و دیگر علم اجمالی در اینجا نیست و وقتی علم اجمالی وجود نداشت حکم در اینجا چه تعیناً و چه تخیراً منتفی خواهد شد و علم اجمالی از تنجّزش ساقط خواهد شد.

یک نقضی بر این مسئله وارد شده است که حالا

آن نقض را عرض می‌کنیم و اینکه جواب آن نقض آیا بر مرحوم آخوند وارد است یا وارد نیست إن شاء الله برای جلسه بعد باشد. این نقض این است که اگر در نظرتان باشد مرحوم آخوند قبلاً در بحث فقدان و انتفاء أحد الأطراف ایشان فرمودند که تنجز علم اجمالی به حال خودش باقی است یعنی وقتی که إنائین مشتهین در اینجا هست یکی از آنها به زمین ریخت و در زمین فرو رفت یا اینکه یکی از این إنائین منتفی شد یا اینکه از تحت اطراف خارج شد فرض کنید یک بچه آمد این إنائین را خورد و الآن یک إناء واحد بیشتر نیست؛ انتفاء تکوینی **أحد الإنائین أو أحد الأطراف**، در این صورت مرحوم آخوند فرمودند که علم اجمالی منجز هست و تنجز علم اجمالی از بین نمی‌رود. دلیلی که در آنجا مرحوم آخوند ذکر کردند این بود که علم که سبب و علت برای ترتب حکم است آن علم به حال خودش باقی است؛ الآن هم ما علم داریم بر اینکه **إمّا هذا الإناء** یا آن إنائی که اهراق شد، خمر است یا متنجس است و علم ما از بین نرفته است بلکه موضوع از بین رفته

است، موضوع از بین برود.

علت تامه و سبب تام برای تعلق حکم و

تنجّز علم اجمالی

موضوع که متعلق برای حکم نیست موضوع
برای ترتّب حکم عبارت از علم مکلف بر وجود
خمر فی أحد الإنائین است. بله، نفس خمر در خارج
و إنائین از علل معدّه برای تحقق علم است نه علت
تامه؛ علت تامه و سبب تام برای تعلق حکم و تنجّز
علم اجمالی عبارت از علم مکلف است. خمر
هست؛ خمر در خیابان هست یا در فلان کوچه
هست، به ما ارتباط ندارد! ولی وقتی که علم به آن
تعلق گرفت ...، حالا به مقام انشاء کار نداریم
حداقل در مقام تنجّز کار داریم در مقام انشاء خب آن
حکم حرمت به خمر واقعی تعلق می‌گیرد سواء
اینکه مکلف **عِلْمَ به أَوْ لَمْ يَعْلَمْ**. بله، مقام تنجّز مانند
قدرت، عقل، بلوغ و سایر اسباب و علل معدّه برای
تعلق تکلیف یکی از آنها خودش همان موضوع
است، خودش همان متعلّق خارجی است ولی
موضوع برای حکم عبارت از علم مکلف است و
وقتی علم مکلف حاصل بشود علم اجمالی هم منجّز

خواهد شد.

بنابراین وقتی یکی از اطراف از بین برود ما نسبت به دومی که شبهه بدوی پیدا نمی‌کنیم! چرا؟ آیا در درون خودمان و در نفس خودمان بین دو مرتبه وجود اطراف و عدم وجود اطراف اختلافی می‌بینید؟! اختلاف نمی‌بینید! یعنی نظره ما نسبت به اطراف در صورت اجتماع و بین اطراف در صورت فقد بعضی از اطراف، نظره واحد است. خب ما می‌بینیم این طور است. آیا واقعاً وقتی یکی از اینها از بین برود شما نسبت به بقیه شبهه بدوی پیدا می‌کنید؟! اینکه خلاف وجدان است. می‌گوییم که یا این حرام است یا آن که از بین رفت. شبهه بدوی پیدا نمی‌کنیم، شبهه بدوی این است که آیا این ماء است یا چیز دیگر است. این شبهه بدوی است. حالا اگر فرض کنید بین این و بین مایع دیگر مقطوع بود خب به مجرد این جنبه اجتماع، این علم حاصل می‌شود. حالا اگر یکی از اینها از بین رفت می‌بینیم حال ما فرق نکرد. اگر هردوی اینها از بین رفت باز حال ما فرق نمی‌کند. چرا؟ چون ما می‌گوییم که

یکی از آن دوتا خمر بود. باز هم ما علم را داریم، شبهه بدوی نمی‌شود موضوع نیست یعنی متعلق نیست.

تلمیذ: موضوع برای جاری کردن اصل... چون در اطراف علم اجمالی در صورتی که اصل جاری بشود و اصل تعارض بکند علم اجمالی منجز می‌شود در این إنائین الآن که یکی از بین رفت موضوع اصل شد جاری کردن اصل برائت این از بین می‌رود.

استاد: نه خیر چرا از بین می‌رود؟!

تلمیذ: به خاطر اینکه دیگر متفی شد دیگر موضوع ندارد.

استاد: متعلق ندارد ولی موضوع دارد و موضوعش همان متعلق است که آن متعلق قبلاً وجود داشته است. این موضوع برای اصل است لذا ممکن است احکامی برایش مترتب بشود. ممکن است استصحاب التزام آثار تکلیفیه نسبت به آن بشود، حالا از بین رفته است. من باب مثال عرض می‌کنم دوتا کاسه در اینجا هست و قطعاً می‌دانید یکی از این ظرف‌های قابل شکستن مباح است و دیگری غصبی است یا برای زید است. یکی از این

کاسه‌ها را شما می‌شکنید یا شکسته می‌شود، آیا به صرف شکسته شدن یکی از این کاسه‌ها شبهه شما شبهه بدوی می‌شود؟! یعنی در اینجا آن تعارض اصلین از بین می‌رود، حکم به اباحه می‌کنید و از این مصرف می‌کنید یا هنوز احتمال غصبیت در این می‌دهید؟! چرا احتمال غصبیت می‌دهید؟! می‌گویید: صبر کنیم که صاحبش پیدا بشود، برای چه؟! به خاطر اینکه گرچه أحد الإنائین به واسطه این انمحاء از دایره اجتماع خارج شده است ولیکن علم مکلف به وجود حق غیر در این إنائین به حال خودش باقی است و همان علم مکلف موجب تعارض اصلین است.

تلمیذ: در شبهه بدویه ما احتمال غصبیت می‌دهیم، اگر احتمال ندهیم که شبهه نیست.

استاد: باشد ولی در آنجا علم اجمالی نیست.

تلمیذ: ببینید ما یک موقع احتمال علم اجمالی است براساس علم اجمالی داریم می‌گوییم. در نحن مافیه هم علم اجمالی نداریم.

استاد: بله داریم.

تلمیذ: شما فرمودید که علم اجمالی به اجتماع است و اجتماع که ازبین رفت.

استاد: عرض کردم متعلقش اجتماع است اما خود علم اجمالی هست. من برای همین عرض کردم چون این مسئله خیلی مهم است؛ یک مسئله‌ای است که اصولیین به آن متعرض نشدند، و چون متعرض نشدند، به مرحوم آخوند اعتراض کردند یعنی محشّین و مقررّین متوجه این قضیه نشدند. مرحوم آخوند متوجه بوده ولی در جای دیگر گیر کرده است و اشکال به ایشان در جای دیگر وارد می‌شود. برای همین من عرض کردم که آیا شما در نفس خودتان بعد از ازبین رفتن و انمحاء أحد الطرفین تغییری می‌بینید یا نمی‌بینید؟ تغییر نمی‌بیند.

تلمیذ: ... انتفاع معلوم است.

استاد: چرا؟ نه.

تلمیذ: معلومی در کار نیست.

استاد: کدام معلوم؟! شما علم ذاتی و علم به ذات را دارید و آن علم بالعرض شما ازبین رفته است ولی معلوم بالذات هنوز در نفس شما موجود است یعنی وقتی که أحد الإنائین ازبین برود شما علم دارید که

یکی از آنها که ازبین رفته است یا آن یا این [خمر بوده است] علم سر جایش هست و معلوم بالعرض در اینجا ازبین رفته است و معلوم بالذات هنوز سر جایش هست چون معلوم بالذات هیچ وقت ازبین نمی رود مگر با طرّو علم مخالف یعنی بعد از اینکه بیّنه یا شخصی که به او وثوق دارید بیاید - حالا یا تنزیلی یا تکوینی - و برای شما روشن بشود که آن علم شما باطل بوده است فقط در آن صورت ازبین می رود و شبهه شبهه بدوی می شود، علی کلّ حال از نظر شارع علم تنزیلی در اینجا بیاید بگوید که این خمر است. اینکه بیّنه می آید می گوید که این خمر است، باز در این صورت نسبت به آن مورد دیگر شبهه بدوی می شود، بیّنه می آید این علم را لا علم می کند و نسبت به آن مورد شبهه می شود شبهه بدوی اما اگر بیّنه نباشد یا علم خلاف آمد و آن علم را ازبین برد، در واقع یا به طور کلی اصلاً شبهه نسبت به مورد ندارید یا اینکه وقتی آن علم ازبین رفت شبهه باقی می ماند یعنی بدوی می شود ولی صحبت در اینجا این است وقتی که آن أحد الطرفین ازبین رفت، ازبین

رفتن أحد الطرفین چه تأثیری در نفس ما باقی می‌گذارد؟ تأثیر ندارد.

تلمیذ: اینکه شما می‌فرمایید که در علم تفصیلی قبول می‌کنید، در علم تفصیلی برای اینکه لا علم بشود احتیاج به بیّنه داریم یا احتیاج به یک علم مخالف داریم که موضوع این علم را برداریم ولی در علم اجمالی ما چرا می‌گوییم: اجمالی؟!

استاد: هر دو علم است ولی جان من در اوّلی به یک امر مشخص تعلق گرفته است و فقط فرقی در این است که در دومی به اطراف تعلق گرفته است. هیچ فرقی نمی‌کند. علم، علم است.

تلمیذ: خب ما هم صحبتمان همین است دیگر، اطراف هست.

استاد: نه، گرفت. وقتی گرفت دیگر تمام شد ولو یک ثانیه، ولو یک صدم ثانیه، برای اینکه شما ببینید الآن روز یا شب است آیا احتیاج دارد یک ساعت به آسمان نگاه کنید؟! نه خیر! به اندازه یک فلاش دوربین چشمتان را ببندید می‌فهمید، اگر هزار نفر بایند بگویند که الآن شب است می‌گویید که نه آقا، شما یک ثانیه دیدید، همین یک ثانیه دیگر تمام شد

و دیگر نیاز نیست ده دقیقه نگاه کنید تا ببینید حالا روز است و شب نشده است!

یک دفعه نزد مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه خدا رحمتشان کند - بودیم و ایشان راجع به مسئله خلود افراد صحبت می کردند یکی سؤال کرد گفت: آقا دلیلی ندارد یک نفر گناه بکند یا یکی را بکشد و بعد تا خدا خدایی می کند باید داخل جهنم بماند! ایشان فرمودند: ایرادی ندارد در همین دنیا هم می شود! یکی چشم یکی را بیرون بیاورد و تا آخر عمر کور بماند! یعنی یک ثانیه چشم را بیرون بیاورید یک ثانیه است ولی تا آخر عمر کور هستی حالا ایشان این مثال را برای قضیه فلان زدند.

اجتماع، شرط تکوّن علم اجمالی

بحث ما در علم اجمالی این است که علم اجمالی کیفیة نفسانیة و ذهنیة من فعل النفس و ارتباطش با خارج فقط در تکوّن است نه در بقاء. در تکوّن علم اجمالی ما نیاز به اجتماع داریم یعنی با یک إناء علم اجمالی حاصل نمی شود. این را قبول داریم. باید إنائین مجتمعاً به بحث اجتماع باشد تا علم اجمالی

محقق بشود حالا اجتماع محقق شد و الآن إنائین در
اینجا هستند و ما قطع پیدا کردیم - حتی یک ثانیه -
که أحد الإنائین خمر است، تا قطع پیدا کردیم علم
اجمالی محقق شد.

اللهم صل على محمد و آل محمد